سحرگاه مرگ برای آزارگران زنان خانه‌دار



دو پسر شرور که پس از سرقت طلای زنان خانه‌دار، آنها را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند به دار مجازات آویخته شدند. متهمان با شناسایی محله‌ای که مردانش دیر وقت به خانه می‌آمدند، به آنجا می‌رفتند و نقشه‌شان را اجرا می‌کردند. دادگستری استان فارس با توجه به حساسیت پرونده به صورت ویژه به آن رسیدگی کرد و حکم اعدام دو متجاوز صادر شد.

تحقیقات پلیسی در این پرونده از دو سال قبل و همزمان با شکایت زنی در پلیس آگاهی شیراز در دستور کار پلیس قرار گرفت. زن جوان به ماموران گفت: ساعت ۱۱ شب صدایی از داخل حیاط شنیدم. به موضوع مشکوک شدم و به داخل حیاط رفتم. در آنجا با پسر جوانی روبه‌رو شدم. پسر جوان با چاقو مرا تهدید کرد اگر در برابرش مقاومت کنم مرا به قتل می‌رساند. او از من خواست هرچه طلا در خانه دارم، به او بدهم. برای حفظ جان خودم و پسرم در برابرش مقاومت نکردم. سارق خشن با چاقو ضربه‌ای به سرم زد که نقش بر زمین شدم. مرا به اتاق خواب برد و مجبور شدم هرچه پول و طلا دارم به او بدهم، اما این پایان ماجرا نبود و به سمتم حمله‌ور شد و قصد آزارم را داشت که در برابرش مقاومت کردم. در این لحظه پسرم صدای موتوری را از مقابل در شنید و فریاد زد «بابا اومد» سارق آزارگر با شنیدن این حرف ترسید و فرار کرد.

پس از این شکایت ماموران تحقیقات را آغاز کرده و با بررسی محل سرقت دریافتند او هیچ سرنخی از خود باقی نگذاشته و به صورت حرفه‌ای عمل کرده است.

در ادامه موضوع در کلانتری‌های دیگر بررسی و مشخص شد، متهمان دو پسر هستند که به خانه‌های دیگر هم دستبرد زده‌اند. اغلب خانه‌ها در یک محله قرار داشتند. با شناسایی مالباختگان، آنها به پلیس آگاهی احضار شده و پس از صحبت با آنها مشخص شد، تعدادی از زنان پس از سرقت طلاهایشان از سوی دو پسر سارق مورد تجاوز هم قرار گرفته‌اند. ماموران با کمک شاکیان که اغلب در یک محله زندگی می‌کردند، از متجاوزان چهره‌نگاری کرده و یکی از سارقان را شناسایی کردند. خانه این متهم زیر نظر گرفته شد و ماموران زمانی که وارد خانه شدند، خبری از پسر جوان نبود. در ادامه مشخص شد، برادر او در سال ۹۴ سابقه دستگیری به اتهام تجاوز به عنف را دارد. وی به عنوان مظنون دستگیر شد و در تحقیقات گفت: بعد از آزادی از زندان دور خلاف را خط کشیدم و دیگر جرمی نکردم. مدتی است برادرم با پسری به نام میلاد که به نظرم سارق است، رفت و آمد دارد. اگر مرتکب جرمی شده باشد با همدستی میلاد این کار را کرده است. با کشف این سرنخ دستگیری میلاد در دستور کار پلیس قرار گرفت و ماموران خیلی زود او را شناسایی و دستگیر کردند. پسر جوان در بازجویی‌ها به سرقت و آزار زنان اعتراف کرد.

پس از این اعترافات، مخفیگاه همدست میلاد هم شناسایی و او در خواب دستگیر شد. پسر جوان پس از انتقال به پلیس آگاهی در بازجویی‌ها گفت: چندی قبل دوستم نقشه سرقت را با من درمیان گذاشت و خواست با او در این سرقت‌ها همراه شوم. می‌دانستیم اغلب ساکنان آن محله در شیراز کارگرند و مردان تا شب سرکار هستند. به همین خاطر به آنجا رفته و با تهدید چاقو طلاهای زنان را سرقت می‌کردیم. در چند فقره از سرقت‌ها دچار وسوسه شده و با تهدید چاقو، زنان را مورد آزار و اذیت قرار دادیم. وقتی فهمیدم پلیس در تعقیبم است، زندگی مخفیانه‌ای را شروع کردم. شب حادثه در بزم شبانه مشروب خوردم و از حالت عادی خارج شدم. نمی‌دانم چه زمانی خوابم برد اما وقتی بیدار شدم، پلیس را بالای سر خودم دیدم.

پس از این اعترافات، همدست او هم شناسایی و دستگیر شد. متهمان پس از محاکمه در دادگاه کیفری استان فارس پای میز محاکمه قرار گرفتند. در جلسه محاکمه که به صورت غیرعلنی برگزار شد، شاکیان به تشریح شکایت خود پرداختند و دو پسر جوان همراه وکلای خود از اتهاماتشان دفاع کردند. پس از رسیدگی به پرونده، دفاعیات آنها از سوی قضات رد شد و با توجه به اقرارهای قبلی خود، اظهارات شکات و دلایل موجود در پرونده به اعدام محکوم شدند. دو پسر متجاوز این بار به حکم دادگاه اعتراض کردند که این حکم در دیوان عالی کشور مهر تایید خورد.

سارق خشن با چاقو ضربه‌ای به سرم زد که نقش بر زمین شدم. مرا به اتاق خواب برد و مجبور شدم هرچه پول و طلا دارم به او بدهم، اما این پایان ماجرا نبود

فوق العاده

در این بخش به اخبار و خاطرات جالب حدود ۵۰ سال پیش پرداخته می‌شود. اخباری که از نظر نگارش تیتر و محتوا بسیار متفاوت‌تر از اخباری است که این روزها در روزنامه‌ها چاپ می‌شود.

آه! من خواب دیدم بچه‌هایم در یخچالند!

چهارشنبه تلفنی به ما اطلاع دادند خودتان را به مدرسه جعفری اسلامی برسانید. چهار بچه ناگهان ناپدید شده‌اند. وقتی ما به مدرسه رسیدیم طیبه مادر بچه‌ها که از ناراحتی مدام به سر و سینه خود می‌زد، گفت: من و شوهرم شش سال است سرایدار این مدرسه هستیم و هیچ‌وقت بچه‌ها بدون اجازه ما از مدرسه خارج نمی‌شوند. امروز صبح چون مسؤولان دبستان مشغول ثبت‌نام از شاگردان برای سال تحصیلی جدید بودند، من و شوهرم هم به آنها کمک می‌کردیم و بچه‌هایم فاطمه ۷ ساله، حسن ۶ ساله و حسین یک‌ساله و نیمه با فرشته ۵ ساله و دختر خواهرم در حیاط مدرسه مشغول بازی بودند و خیال ما هم راحت بود. البته این را بگویم که چون مادر فرشته در بیمارستان بستری است فرشته پیش ماست.

بچه‌ها ناپدید شدند

حوالی ظهر بود که گفتم بروم به حسین پسر کوچکم شیر بدهم، ولی وقتی وارد حیاط مدرسه شدم اثری از آنها نبود، شوهرم بلافاصله به کلانتری محل و اداره آگاهی اطلاع داد، ولی هنوز خبری از بچه‌ها نشده است. پرسیدم آیا شما با شخصی دشمنی داشته‌اید؟ او گفت: نه! فقط یک سرایدار ۴۰ ساله به نام حسن از یک سال پیش در مدرسه ما بود که خانه‌شان در لواسان است. یک هفته قبل حسن را به علت این‌که بیمار بود از مدرسه اخراج کردند و چون شوهرم به او مشکوک شده، امروز رفته لواسان او را بیاورد.

خواب عجیب

وقتی ما به دفتر مجله برگشتیم طبق وظایفی که داشتیم مسؤولیت‌ها را تقسیم کردیم و هرکس مامور گشت و گذار در یک ناحیه شد. در ضمن منتظر بودیم حسن را از لواسان بیاورند یا نه و تلفنی هم با خانواده بچه‌های گمشده در تماس بودیم. ساعت پنج بعدازظهر خانم امینه، همسایه این خانواده به ما زنگ زد و گفت: خودتان را به مدرسه برسانید. به محض ورود به حیاط مدرسه، سروصدا و شیون شنیدم و خانم امینه گفت: چهار بچه در یخچال خاموش بوفه مدرسه پیدا شده‌اند. گفتیم چطوری؟ گفت: من دائما در کنار طیبه هستم. دل مردم محله کباب است. بالاخره با قرص طیبه را خواباندم و خودم بالای سرش نشسته بودم که بیست دقیقه پیش ناگهان از خواب پرید و فریاد کشید: خواب دیدم بچه‌هایم در یخچالن... و به طرف بوفه مدرسه که در سمت دیگر حیاط مدرسه قرار دارد دوید. من هنوز مات و متحیر بودم که شیون طیبه را شنیدیم. او بچه‌ها را پشت شیشه یخچال مدرسه دیده بود.

ماموران و بازپرس رسیدند

بچه‌های گمشده در یخچال روی هم چیده شده بودند. این‌که چگونه بچه‌ها به داخل یخچال رفته‌اند یا کسی آنها را به‌زور وارد یخچال کرده و در را از روی آنها بسته تا خفه شوند به تحقیقات بعدی و دقت پزشکان قانونی مربوط می‌شود. بازپرس کشیک دادسرای تهران به ما گفت: چون اجساد بوگرفته و وضع خاصی دارند فقط پزشکی قانونی می‌تواند علت دقیق مرگ را روشن کند. دایی بچه‌ها به ما گفت: از نظر من این یک قتل است. چون در اتاق بوفه قفل بوده و مادر بچه‌ها با کلید در را باز می‌کند. من به حسن، سرایدار اخراجی مشکوکم و فکر می‌کنم او بچه‌ها را خفه کرده است.

مجله جوانان
۱۹ تیر ۱۳۵۷